

من الشمس است و از این رو، پرسش از روابط بینامتنی قرآن، پرسشی چندان اساسی به نظر نمی‌رسد. در این جستار، توضیح خواهیم داد که چرا این روابط بینامتنی برای خوانندگان قرآن مشکل‌آفرین است و قصد دارم رویکردی بدیل برای فهم این روابط ارائه نمایم. در مقدمه به مشکلات کلی فهم ساختار متن قرآن و دیدگاه‌های اساسی خواهیم پرداخت. در بخش دوم، در پرتو تاریخچه مطالعات قرآنی این رویکردها را شرح و بسط خواهیم داد. سپس از دیدگاه تحلیلی متن به این نکته اشاره خواهیم کرد که چرا روابط بافتی در متن قرآن، مسئله‌ساز است. در نهایت، برای فهم این روابط که ریشه در تحسین نقش بافت در تبیین ساختار و معنای قرآن دارد، چارچوبی نو پیشنهاد خواهیم داد.

بیان مسئله

نمونه ذکر شده در پایین که شامل سه بخش میانی سوره قیامت (سوره ۷۵ قرآن) است، مسئله را تبیین می‌کند. مطالعه متن سوره نشان می‌دهد که بر خلاف توالی این سه بخش، آن‌ها از یک واحد تشکیل نشده و انسجام^۲ و ارتباطی^۳ مشخص با یکدیگر ندارند.

بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (۱۴)

وَلَوْ لَقِيَ مَعَاذِيرَهُ (۱۵)

لَا تُحْرَكُ بِهِ لِسَانِكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶)

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (۱۷)

فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸)

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (۱۹)

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ (۲۰)

وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ (۲۱)

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ (۲۲)

إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ (۲۳)

وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ (۲۴)

تَتَطَّنُ أُنَّ يُفْعَلُ بِهَا فَاقْرَأْ (۲۵)

۱۴- بلکه انسان به خود یک پارچه بصیرت است.

۱۵- هر چند که عذرهایش را بیاورد.

۱۶- زبانت را به خواندن قرآن حرکت مده تا در آن عجله

کنی.

۱۷- حقا که جمع و خواندن آن بر عهده ماست.

۱۸- چون آن را خواندیم از خواندش پیروی کن.

۱۹- سپس بر عهده ماست بیان آن.

۲۰- نه، بلکه دوست می‌دارند دنیای عاجل را.

۲۱- و ترک می‌کنند آخرت را.

۲۲- چهره‌هایی در آن روز با طراوت است.

۲۳- به سوی پروردگارش نگاه کننده است.

۲۴- و چهره‌هایی در آن روز عبوسند.

۲۵- می‌پندارد که عذاب شکننده بر او خواهد شد.

در اینجا پرسش‌هایی مطرح می‌شود که ممکن است به

ذهن خواننده غیرعرب زبان خطور کند.

مطالعه

ساختار زبان شناختی

در قرآن

سلوی محمد العوی^۱

ابوالفضل حری^۲

عضو هیئت علمی دانشگاه اراک

El-Awa, Salwa M. S. "Linguistic Structure". In in The Blackwell Companion to the Quran. ed. Andrew Rippin. Blackwell Companion to the religion. Malden, MA: Blackwell publishing, Part II, Chap. 4, pp. 53-72.

چکیده

العوی در این مقاله، بحث روابط متنی را

در سوره‌های قرآنی بررسی می‌کند. ابتدا، در پرتو سوره قیامت، به این مسئله می‌پردازد که از دیدگاه‌های مختلف میان سه بخش این سوره، جدایی و فاصله است اما این جدایی را می‌توان در پرتو روابط متنی، تبیین کرد. سپس، به چهار نوع روابط متنی اشاره می‌کند: روابط معنایی و ساختاری؛ عدم ارتباط معنایی و ساختاری؛ عدم ارتباط معنایی و عدم ارتباط ساختاری.

درآمد

ناخشنودی بسیاری از خوانندگان غیر عرب زبان قرآن این است که نمی‌توانند میان بخش‌های مختلف سوره‌های طولانی و گاه، کوتاه‌تر قرآن ارتباط برقرار کنند. حال آنکه خواننده عرب زبان چنین احساسی را ندارد. گرچه خوانندگان عرب زبان با سبک قرآن آشنایی دیرینه دارند؛ نمی‌توانند روابط بافتی^۳ قرآن را به سهولت تبیین کنند. با این حال، تفاوت میان این دو گروه خواننده قرآن در این است که خواننده غیر عرب زبان برای درک معنای کل سوره و تحسین متنیت قرآن دو چندان تلاش می‌کند، حال آنکه، خواننده عرب زبان از وضعیتی که در آن قرار گرفته راضی‌تر است و چندان تمایلی ندارد که لب به شکوه بگشاید؛ به پندار خواننده عرب زبان، معنای قرآن، اظهار



۱ چه ارتباطی میان اولین و دومین بخش سوره برقرار است؟ بخش دوم کاملاً بی‌ارتباط به نظر می‌رسد؛ رابطه معنایی یا دستوری این بخش با بخش‌های پیرامون مشهود نیست.

۲ ممکن است با وجود پیشینه متن، این قسمت در بخش دیگری آمده باشد؟

۳- چه کسی مخاطب بخش دوم است؟ آیا او مخاطب بخش سوم نیز هست؟ بخش سوم با جواب به یک سؤال شروع می‌شود. سؤال راجع به چیست و در کدام قسمت مطرح شده است؟

سؤال‌ها، سه دسته‌اند که با ساختار سه‌بخشی که برای این سوره متصورند، تناظر دارد. پرسش‌های دسته اول، مسئله را از دیدگاه مضمونی بررسی می‌کنند. این پرسش‌ها، تلاش می‌کنند مضمونی مشترک را میان سه بخش پیدا کنند و سپس، موضوعی یگانه بیابند که سه بخش سوره را به مثابه سه پاره از واحد بزرگ معنایی قلمداد کند یا این که سه موضوع بیابند که بتوان از طریق ارتباط دادن آنها به یکدیگر، چپش سه بخش را به صورت پشت سر هم، توجیه کند. در خصوص این سوره، آن دسته از خوانندگان که تلاش کرده‌اند ساختار سه‌بخشی سوره را از طریق مضمون آن توجیه کنند، ره به جایی نبرده‌اند. گرچه می‌توان رابطه‌ای احتمالی میان بخش اول و سوم برقرار کرد، هیچ دلیلی نمی‌توان ارائه کرد که چرا بخش دوم در همین جایی قرار گرفته که عجلالتا قرار دارد. چرا بخشی که درباره انسان و توجیه او درباره کردارش است، بلافاصله از پس بخشی می‌آید که درباره نزول قرآن و نحوه قرائت آن است و از پی آن، بخش سوم آمده که درباره طرز نگرش انسان به روز قیامت است؟

در میانه قرن اخیر، این شیوه بررسی ساختار قرآن در دنیای اسلام مشهور شد؛ به طوری که دو مفسر برجسته تفسیرهایی را در مورد وحدت موضوعی در هر سوره چاپ کردند. نتایج این بررسی در بخش بعدی همین جستار بررسی خواهد شد. در این میان، مسئله را از دیدگاهی دیگر بررسی می‌کنیم.

دومین گروه سؤالات به جایگاه مناسب بخش دوم سوره قیامت منوط می‌شود. این عقیده مبتنی بر اطلاعات فعلی ما از تاریخ متن قرآن است. برای نمونه، اگر مردم به مشکلات عرب‌ها در یافتن نوشت افزار آگاه نبودند و/ یا از نحوه حفظ کردن متون در فرهنگ‌های شفاهی اطلاعات بیشتری می‌داشتند، شاید این نوع سؤالات مطرح نمی‌شد. دانش یا عدم آگاهی از تاریخ متن قرآن سؤالاتی را پیرامون تألیف و ساختار متن مطرح می‌سازد. این حقیقت که قرآن در طول ۲۳ سال فرود آمده (به باور مسلمانان) و/ یا گردآوری شده (به باور غیر مسلمانان) و اینکه آخرین نسخه خطی موثق بیش از یک دهه بعد از وفات حضرت محمد (ص) کامل شد و رسمیت یافت، محققان را در درک ساختار قرآن با مشکلاتی روبرو کرده است. این امر، برخی پژوهشگران را واداشت تا قرآن را بر اساس تاریخ نزول آیات و سوره‌ها، بازنگری و بازنگاری کنند. سوی نگرش‌های ارزشمندی که تنودور نولدکه (۳۸-۱۹۰۹) در

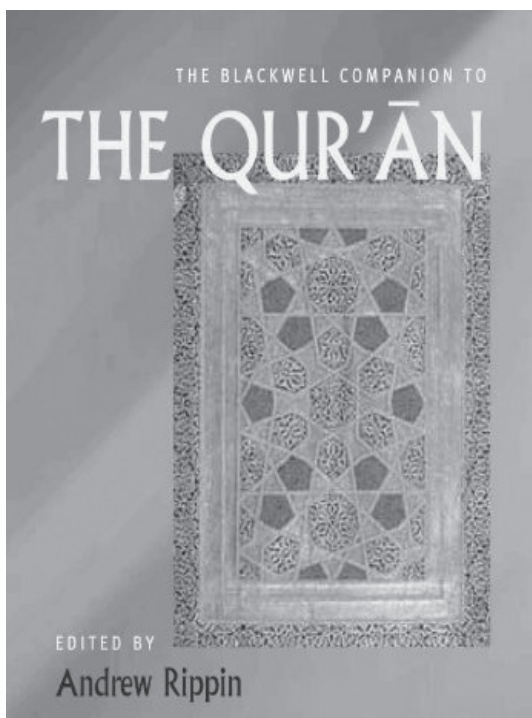
خصوص اختلافات سبک‌شناختی میان اولین و آخرین سوره‌ها، یادآوری کرده و بازنگری و بازنگاری (۹-۱۹۳۷) که به انسجام مضمونی متن سوره‌ها توجه دارد و یادداشت‌های میسوطی که از او درباره سبک و مشکلات دستوری باقی مانده، سایر تلاش‌ها برای بازنگاری قرآن موفقیت‌آمیز نبوده است. حقیقت امر این است که این محققان از دشواری اصلی که به این مسایل دامن زده، مغفول مانده‌اند؛ به دیگر سخن، پژوهشگران برای قرائت و درک سهل‌الوصول تر قرآن، کاری از پیش نبرده‌اند.

دشواری دیگر این نوع نگرش که احتمالاً برای ناقدین

ساختارگرایی متن نیز دشواری‌های حایز اهمیت است، این است که این نوع نگرش، اصالت متن را به منزله نوشتاری مستقل که می‌بایست بر اساس ویژگی‌های خود متن استدراک و مطالعه شود، کمرنگ جلوه داده و دست و پای مفسر را در تبیین متن به گونه‌ای نامالوف، می‌بندد. این امر بدان معناست که متنی که عجلالتا در دسترس است، ناموثق است و می‌بایست با متنی که بازنگاری شده، جایجا شود. این پیشنهاد به مذاق ناقدین امروزی متن چندان خوش نمی‌آید. امروزه روز که ابیات اشعار پسامدرن

بی‌ارتباط جلوه می‌کنند و رمانی که شخصیت داستانی خود را فقط در صفحات آخر، به خواننده معرفی می‌کند، ناقدین نمی‌پذیرند که در فرآیند گردآوری متن، اشتباهی فاحش رخ داده است. در عوض، سعی می‌کنند فعالانه در فرآیند تفسیر متن مشارکت کنند و تا حد امکان، به معنای مورد نظر و هدف سبک نامتعارف متن دسترسی پیدا کنند.

به دلایلی که در بالا برشمردیم و با اقبال روزافزون به نحله ساختارگرایی به منزله رویکردی ادبی که می‌تواند در مطالعه قرآن به منزله متن، کارآمد عمل کند، بحث بازنگری و بازنگاری قرآن تا اوایل قرن بیستم به تمامی منتفی شد. در عوض، پژوهشگران بدین مسیر هدایت شدند که با استفاده از ابزارهای زبان‌شناسی و نقد ادبی، قرآن را به منزله متنی ادبی مطالعه کنند. هم اکنون به گروه سوم سؤالات اشاره می‌کنم که اساساً به ساختار زبان‌شناسی قرآن نظر دارند. سعی بر این است که در مؤلفه‌های زبانی سه بخش سوره قیامت، به شاخص‌هایی اشاره شود که روابط میان پاره‌های مختلف متن را نشان می‌دهند.



عناصر مختلف دستوری و غیر دستوری، بر ادراک ما از ساختار متن تأثیر می‌گذارند. در خصوص سوره قیامت به ضمائر اشاره می‌شود. ضمائر کلماتی‌اند که نویسندگان برای اشاره به سایر اقلام آشنا برای دریافت‌کننده، به کار می‌برند (ضممیر یا در بخش‌های پیشین متن ذکر شده‌اند یا از بافت برون زبانی حاصل می‌آیند). زمانی که مخاطبان نتوانند مرجع ضمائر را پیدا کنند، متن را مبهم یا نامنسجم می‌انگارند. برای نمونه، در بخش دوم و سوم سوره قیامت، مخاطب، چه کسانی‌اند؟ در این دو بخش، مرجع ضمائر مخاطب مشخص نیست. از آنجا که خواننده می‌داند هر ضمیر لازم است به مرجعی اشاره کند، تلاش می‌کند مرجع ضمائر ناظر به مخاطبان را پیدا کند و اینکه، آیا مرجع ضمائر یکسان است؟ در بخش دوم، از مخاطب آیات خواسته شده که قرآن را آهسته و نه به شتاب، تلاوت کند: لا تُحْرَكْ بِهٖ لِسَانُكَ لِتَعْجَلَ بِهٖ (۱۶) زبانت را [در هنگام وحی] زود به حرکت درنیاور تا در خواندن [قرآن] شتاب‌زدگی به خرج دهی. (۱۶)

از دیگر سو، مخاطب بخش سوم به خاطر دوست داشتن این دنیا که زودگذر است، سرزنش می‌شود:

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ (۲۰) ولی نه! [شما دنیای] زودگذر را دوست دارید، (۲۰)

با این اوصاف، آیا می‌توان گفت که مرجع هر دو ضمیر، یکی است؟ آیا می‌توان گفت که فردی که قرآن را به شتاب تلاوت می‌کند، نشانه‌ای از گرایش او به این دنیا است و این امر او را از توجه به آخرت، باز می‌دارد؟

در این مورد خاص، می‌توان با رجوع به متن اصلی قرآن دریافت که مخاطب بخش دوم، مفرد و مخاطب بخش سوم، جمع است (برخی مترجمان انگلیسی، با استفاده از ضمائر انگلیسی کهن، مفرد و جمع بودن مخاطب را مشخص کرده‌اند). با این حال، صرف اشاره به اینکه، مخاطب هر دو بخش، یکسان است، گره‌ای از مشکل باز نمی‌کند. این امر دوباره همان مسئله نامشخص بودن مخاطبان را در دو بخش مطرح می‌کند، چرا که مرجع ضمیر مشخص نیست و هیچ نشانه‌ای از ارتباط دو بخش با یکدیگر، در میان نیست.

با این حال، می‌توان از یک طریق به تمام سؤالات بالا پاسخ‌هایی احتمالی داد. اگر به مباحث پیش گفته دقت کنیم در می‌یابیم که پای برخی اقلام اطلاعاتی که جایشان در مباحث بالا خالی است، در میان است که به احتمال، به پیچیدگی روابط میان این سه بخش دامن زده است و اگر بدانها توجه کنیم، مسئله آنچنان که می‌نماید، غامض جلوه نمی‌کند. در کل، اگر سوره قیامت را یک کل به هم پیوسته در نظر بگیریم، درک روابط متنی میان بخش‌ها آسان‌تر خواهد بود. برای نمونه آیه ۱۴ که با حرف ربط (اما) آغاز می‌شود، در مخالف با آیه پیشین قرار دارد و اگر از نحوه تعالیم قرائت قرآن آگاه باشیم، دلیل جایگیری آیات ۱۶-۱۹ برای ما شفاف‌تر خواهد شد.

اکنون که از مسائل مربوط به بررسی روابط متنی، شرحی مختصر ارائه دادم و پیش از آنکه چند نمونه از آیات را بررسی

کنم، پیشنهادی مختصر از بررسی روابط متنی در قرآن از آغازین قرون مطالعات قرآنی تا به عصر حاضر، ارائه می‌دهم.

پیشینه بحث روابط متنی در قرآن

تمایل عالمانه به فهم ساختار قرآن، به نخستین روزهای مطالعات قرآنی و به اصطلاح به «عصر زرین دانش اسلامی» برمی‌گردد. کهن‌ترین اثر شناخته شده‌ای که بر روابط بافتی معنای قرآن دو چندان تأکید کرده؛ تفسیر کبیر «مفاتیح الغیب» اثر فخرالدین رازی است.^۷ تفسیر فخر رازی، مبین شیوه‌ای است که مفسران در آن زمان، آن را در قلمرو روابط متنی قرار می‌دادند که به شیوه خطی مشهور است. فخر رازی در تفسیر خود تلاش می‌کند آنجا که موضوعات تغییر می‌کنند، روابط میان موضوع پیشین و بخش بعدی را تبیین کند؛ در بخشی از سوره، این تبیین بر اساس مضمون و در بخشی دیگر، بر اساس نشانه‌های پنهان است که گاه، مضمونی و گاه، زبانی صورت می‌گیرد که میان بخش‌ها پیوند برقرار می‌کند. وی این روش را در کل قرآن به کار می‌گیرد. در پایان هر سوره، فخر رازی تلاش می‌کند رابطه میان آخرین آیه سوره و اولین آیه سوره بعدی را تبیین کند و این شیوه تا به آخر قرآن ادامه می‌یابد.

این گونه شیوه تفسیری، آیات قرآنی را بسان دانه‌های زنجیر به هم متصل می‌کند که بر حسب طول بخش‌ها، برخی از این دانه‌ها از سایر دانه‌ها، بزرگ‌تر است. از آنجا که این گونه بخش‌بندی، اختیاری بوده و تحدید میان آن‌ها چندان واضح و مشخص نیست؛ پژوهشگران مختلف، سوره‌ها را به طرق مختلف بخش‌بندی می‌کنند و از این رو، یک آیه در دو تفسیر مختلف، به دو بخش تعلق پیدا می‌کند.

گرچه تفسیرهایی که مفسران ارائه می‌کنند، جملگی جالب توجه و در عین حال متفاوت است؛ همچنان حاصل برداشت شهودی و شخصی خود مفسر است. هر مفسر، بنا بر برداشت فردی خود از سوره‌ها و تحت تأثیر علایق سیاسی و مذهبی، از روابط میان بخش‌ها، تفسیرهای گوناگون ارائه می‌کند؛ تفسیرهایی که نشان می‌دهد این روابط به واقع مبهم‌اند و نیاز است که با رویکردی عالمانه، پرده از ابهام آن‌ها برداشت. از این رو، تلاش مفسران متقدم به ویژه از حیث روش‌شناسی به کار خوانندگان امروزی نمی‌آید و پژوهشگران جدید را نیز بیش و کم با همان مشکل اسلاف آن‌ها روبرو می‌کند.

در دهه ۱۹۵۰، دو پژوهشگر از شبه قاره هند و خاورمیانه، دو تفسیر بسیار مشابه از قرآن را با تکیه بر پیوند و ساختار سوره‌های قرآنی، به رشته تحریر درآوردند. دغدغه این دو محقق این نگرش پذیرفتنی در نظریه ادبی است که متن، وحدتی اندام‌وار دارد و واجد متنیت و ارزش ادبی است و از این رو، این دو به این نتیجه رسیدند که آیات ظاهراً غیر مرتبط یک سوره، از رهگذر مضمونی اصلی^۸ به هم پیوند می‌یابند. امین احسن اصلاحی از پاکستان (ت ۱۹۰۶ د ۱۹۹۷) و سید قطب از مصر (د ۱۹۶۶) بیان کردند که سوره قرآن، دارای یک ایده‌ای اصلی است که همان پیام بی‌بدیل آن است و سایر مضامین یا

موضوعات سوره، حول همین ایده اصلی می‌گردند تا توضیح دهند، به جزئیات بپردازند، شاهد مثال آورند یا تبیین کنند.^{۱۰}

اصلاحی، این ایده کلی را «عمود» و سید قطب، آن را «محور» می‌نامد؛ این عمود یا محور، معمولاً جزو ایده‌هایی است که در پیام اسلام، نقش اصلی را ایفا می‌کنند. این محور یا عمود در سوره‌ای که آیات آن، به مضمون اصلی پیام اسلام اشاره می‌کند، دیده نمی‌شود. در این صورت، وظیفه مفسر خواندن، بازخواندن و تأمل در معناها و بخش‌های مختلف است تا سرانجام، عمود/ محور سوره را کشف کند. همچنین، وظیفه مفسر این است که سوره‌ها را بخش‌بندی کرده و آغاز و پایان آن‌ها را تعیین کند. وانگهی، بر مفسر است که ساختار جدید سوره را تعیین کند؛ این ساختار با محل عمود سوره و همچنین، نظم و نسق سایر بخش‌های سوره، متناظر است.

تلاش اصلاحی و سید قطب بر این امر است تا هر پیامی را از هر سوره که در ارتباط با ایده اصلی است، تبیین کنند. این دو پژوهشگر علاوه بر تفکر ژرف درباره معانی آیات و سوره‌ها، برخی از اصول روش‌شناختی را برای هدایت کار مفسران ارائه می‌کنند. اصلاحی با پیروی از کار استاد خود یعنی امام فراهی (د ۱۹۳۰^{۱۰}) شش اصل کلی را برای تفسیر صواب سوره پیشنهاد می‌کنند^{۱۱}؛ این اصول کلی در کتاب مر (۱۹۸۶) آمده است^{۱۲}. در عین حال، سید قطب بر نقش مهم بافت که از جمله اصول اصلاحی در فهم متن قرآنی است، تأکید می‌کند^{۱۳}.

آثار این دو پژوهشگر زمینه را برای پژوهشگران امروزی فراهم می‌کند تا تحقیقات پست مدرن خود را درباره روابط متنی در قرآن با عنایت به دو قاعده مهم، آغاز کنند. الف بافت، در فهم متن قرآن، نقش اساسی ایفا می‌کند و بنابراین، لازم است در مطالعه تمام جنبه‌های معنای قرآن، مورد عنایت قرار گیرد. ب سوره‌ها فقط حاوی آیات قرآنی نیستند، بلکه شامل مجموعه آیات نیز می‌شوند. حدود و ثغور میان این مجموعه آیات، دلخواهی و در عین حال، تعیین‌شدنی است. از این رو، پژوهشگران امروزی در کشف و تبیین روابط متنی در قرآن، دو وظیفه خطیر دارند: ارائه استدلال از حیث روش‌شناختی متقن برای تقسیم‌بندی سوره‌ها و تبیین روابط میان این بخش‌ها در بطن بافت قرآنی بر اساس زمینه‌های نظری مستدل.

در دو دهه گذشته، پژوهشگران، تحقیقات خود را برای تعیین حدود و ثغور مضمونی و نقاط تلاقی سوره‌های طولانی آغاز کرده‌اند. نویورت (۱۹۸۱) در بحث نظری تقسیم‌بندی سوره‌های مکی به مضامین متمایز، پیشگام است. رابینسون (۱۹۹۶؛ ۲۰۰۰؛ ۲۰۰۱)، رونوشتی اصلاح شده از نظریه اصلاحی را در سوره بقره به کار می‌بندد و بعدها، تقسیم‌بندی سوره‌های انعام و حج را تجزیه و تحلیل و تبیینی زبان‌شناختی و بافت‌محور از تقسیم‌بندی و روابط متنی این سه سوره ارائه می‌کند. زانیس (۲۰۰۰) تقسیم‌بندی سوره‌های بقره و نساء را با عنایت به رویکردهای رابینسون و اصلاحی به دقت بررسی،

ساختاری جدید برای این سوره‌ها پیشنهاد و نکاتی روشنگر را درباره الگوها و شاخص‌های تقسیم‌بندی این سوره‌ها خاطر نشان می‌کند.

العوی (۲۰۰۵) نیز همین تحلیل را در سوره‌های احزاب و قیامت به کار می‌گیرد و چارچوبی نظری برای تفسیر مبتنی بر درک نقش متقابل تکه متون به منزله بافت ارائه و تلاش می‌کند، شاخص‌های قطعی‌تری برای آغاز و پایان بخش‌ها به دست دهد. العوی برای نیل به این هدف، شاخص‌های بیشتری را به فهرست زانیس افزوده و چارچوبی جدید را برای تبیین روابط متنی در قرآن معرفی می‌کند. ساختار این دو سوره چنانکه از تحقیق العوی بر می‌آید، ساختاری عمدتاً به هم تافته است تا زنجیره‌ای از موضوعات یا یک هسته که اقلام مختلف دیگر حول آن می‌چرخند.

نگرشی تازه به ساختار قرآن

در طی سده‌ها، مسئله ارتباط میان پاره‌های چند مضمونی سوره‌های قرآنی، برای پژوهشگران و مفسران، مسئله‌ساز بوده است. دغدغه اصلی این پژوهشگران در تلاش برای یافتن تبیینی موجه برای این مسئله، ناپیوستگی آشکار مجموعه آیاتی بوده که موضوعات مختلف را در بر می‌گیرند. این مفسران تلاش کرده‌اند ساختار قرآن را به گونه‌ای تبیین کنند که این ناپیوستگی آشکار را با علم به اینکه شکلی از نابسندگی در متون ادبی است، برطرف کنند.

در این جستار می‌خواهم از زاویه‌ای دیگر به این مسئله بنگرم. قصد دارم در پرتو تحلیل زبان‌شناختی نشان بدهم که الف سوره‌های قرآنی از واحدهای ساختاری مستقل (یا ناپیوسته) شکل گرفته‌اند و ب این ویژگی تهدیدی علیه فهم قرآن به منزله متنی به غایت ادبی محسوب نمی‌شود و بر انتقال پیام آن تأثیرگذار نیست. پیش از ادامه بحث، ضرورت دارد واحدهای گفتمان قرآنی مورد نظر را تعریف کنیم. شکل غریب سوره‌ها و نه فصل‌ها در قرآن و اینکه این سوره‌ها به جای داشتن بندها یا بخش‌های کاملاً مشخص، متشکل از رشته‌ای آیات هستند که علائم سجاوندی زیادی ندارند، مسئله پیوستگی میان اجزای سوره‌ها را غامض و پیچیده جلوه می‌دهد. نکات شایان ذکر اینکه، این رشته جملات چه ارتباطی با هم دارند؛ چگونه بازنمایی می‌شوند و این که، هر یک از این جملات چه نقشی در تعیین معنای کلی سوره دارد^{۱۴}.

در ادامه، به روابط متنی میان آیات در سوره‌ها بدان گونه که در متن قرآن آمده‌اند، می‌پردازم. نمی‌خواهم این آیات را ذیل بخش‌ها یا بندها جای دهم. هدف این است که در پرتو قرائت دقیق، ویژگی خاص ساختار جمله را در قرآن نشان بدهم و آنگاه، پیشنهاد کنم همین ساختار را نیز می‌توان در واحدهای بزرگ‌تر از جمله نیز به کار گرفت^{۱۵}. در عین حال، آیات متشکل از واحدهای کوچک‌تر از جمله را بررسی نمی‌کنم.

روابط متنی^{۱۶}



متن از واحدهای زبانی با اندازه‌های مختلف شکل می‌گیرد؛ کلمه، کوچک‌ترین و متن، بزرگ‌ترین واحد زبانی محسوب می‌شوند. شماری از کلمات مرتبط باهم، جمله؛ شماری از جملات، بند و شماری از بندها، متن را ایجاد می‌کنند. جملات داخل بندها و بندهای داخل متون، نوعی ارتباط با هم برقرار می‌کنند. این ارتباط یا از نوع معنایی است یا ساختاری/ دستوری یا هر دو. هرگاه، ارتباط میان دو واحد (جمله یا بند) به واسطه کلمات یا علائم واقعی (از قبیل علائم سجاوندی که حکم رابطه‌ها را دارند) صورت گیرد، ارتباط از نوع ساختاری است. رابطه‌ها آنچه را نویسنده ارتباط میان دو واحد تلقی می‌کند، به خواننده خاطر نشان می‌کند. از دیگر سو، هنگامی که هیچ رابطی در متن آشکار نباشد و رابطه فقط از معنا مستفاد گردد، ارتباط از نوع معنایی خواهد بود. گاه، دو نوع ارتباط با هم ترکیب می‌شوند و گاه، ترکیب نمی‌شوند. درک ما از روابط متنی در متنی خاص، به مشاهده و درک این دو نوع رابطه بستگی پیدا می‌کند.

این دو نوع رابطه ساختاری و معنایی به چهار طریق منطقی در متن با هم دست‌اندرکارند. کلمات صریح و معنای دو واحد، گویای رابطه میان دو واحدند. یا اینکه، یکی از این دو، یعنی یا کلمات صریح یا معنای دو واحد، به رابطه میان دو واحد اشاره می‌کنند. از این رو، این چهار احتمال را در دو مقوله جای می‌دهم که هر یک، گویای یک احتمال است. در چهار بخش مجزا نشان خواهیم داد که این روابط شکل می‌گیرند و به تأثیر آن‌ها در درک مخاطب از روابط متنی اشاره خواهیم کرد. از محاورات متعارف، متون ادبی و قرآن، شاهد مثال خواهیم آورد. نکته شایان ذکر اینکه، بخش عمده مسائل مربوط به روابط متنی، هنگامی است که رابطه میان دو جمله در نقطه گذار مضمونی، آشکار نیست. از آنجا که هدف این جستار بررسی علل این مسئله و طرز رخداد آن از دیدگاه زبان‌شناختی است و برای پرهیز از پیچیدگی این مسئله که بخش‌ها کجا آغاز می‌شوند و کجا پایان می‌یابند، به ارائه نمونه‌های ساده اکتفا خواهیم کرد. در عین حال، آنچه درباره تحلیل دو جمله در متن خواهیم گفت، در خصوص گذار میان بخش‌ها و مضامین نیز به کار آمدنی خواهد بود.

ارتباط معنایی و ساختاری

اولین مقوله روابطی را که می‌خواهم معرفی کنم، روابط معنایی و ساختاری است که در آن معنا و رابطه دست‌اندرکارند تا رابطه میان دو جمله را برملا کنند. زمانی که دو جمله از طریق کلمات ربط «و»، یا «بنابراین» به هم اتصال می‌یابند، این دو جمله از حیث دستوری با هم ارتباط دارند؛ به دیگر سخن، این دو جمله ارتباط آشکار با هم دارند و یک یا دو کلمه، گویای این ارتباط است. این کلمات را در زبان‌شناسی همگانی، ادات انسجامی^{۱۷} می‌نامند که موجد ارتباط ساختاری‌اند. اگر پای ادات انسجامی در میان نباشد، خوانندگان درک درستی از روابط جملات پیدا نمی‌کنند. برای نمونه، دو جمله:

احمد بلندتر است.

شش فوت قد دارد.

از حیث دستوری، جملات کامل‌اند و هر یک معنای مستقل از دیگری دارد. در جمله اول، گوینده از دو نفر سخن می‌گوید و گوینده و شنونده، نفر مورد خطاب را می‌شناسد. در جمله دوم، ضمیر او «که در شناسه سوم شخص مستتر است» به نفر سومی اشاره می‌کند که بدون قیاس با جمله اول، شش فوت قد دارد. در اینجا، دو جمله از حیث دستوری و معنایی ارتباطی به هم ندارند.»

حال، اگر تصور کنیم که ضمیر «او» در جمله دوم به اسم «احمد» در جمله اول ارجاع می‌یابد، دو جمله به هم پیوند می‌یابند و خواننده در می‌یابد که قد فرد دوم که برای گوینده و شنونده، آشناست، کمتر از شش فوت است.

حال، نویسنده می‌تواند با افزودن کلماتی مانند «که»، اطمینان حاصل کند خواننده به ارتباط دو جمله پی می‌برد: «احمد که شش فوت قد دارد، بلندتر است». یا می‌تواند از علائم سجاوندی مانند نقطه ویرگول استفاده کند: «احمد بلندتر است؛ او شش فوت قد دارد».

در دو جمله پیش گفته، ادات انسجامی نشان می‌دهند که ضمیر «او» به اسم «احمد» ارجاع دارد و از این رو، دو جمله از حیث معنایی و دستوری با هم مرتبطند.

این نوع ساختار غالباً در قرآن کارایی دارد، اما از رایج‌ترین روابط بینا جمله‌ای در قرآن محسوب نمی‌شود. برای نمونه، در آیه ۵ سوره بقره:

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ أَنَا بِرُحْمَتِهِ إِذْ هَدَىٰ نَارًا مِّن لَّيْلِ سَاكِبَةً وَأَوْحَىٰ آيَاتِهِ أَمْثِلْ إِلَىٰ مَعْزَتِهِ إِذْ هَدَىٰ الْكَلْبَ إِتْرَابًا وَأَوْحَىٰ إِلَيْكَ الْغُرَابَ وَإِنَّهُ غَفُورٌ دَلِيبٌ

خویشند؛ و آنان همان رستگارانند.

استفاده از حرف ربط «و» پیش از جمله دوم، نشان می‌دهد که هر دو ضمیر «انان» به افراد یکسان اشاره دارند. با این حال، می‌توان به جنبه‌ای دیگر از این ارتباط نیز اشاره کرد: جمله دوم، پی‌آیند جمله اول است. آنان که از هدایت پروردگار برخوردارند، همان رستگاران خواهند بود. رستگاری آنان، پی‌آیند انتخاب هدایت الهی است، نه به دلیل اینکه از روی اتفاق، هدایت الهی را برگزیده باشند، چنانکه این امر جز از استنتاج معنای ضمنی ارتباط دو جمله به دست نمی‌آید. به همین ترتیب، حرف ربط «و» در این آیه، ناظر به معنای «بنابراین» است.

با این حال، این نمونه، به رغم ابهامی که از انتخاب حرف ربط «و» حاصل می‌آید، درک کلی روابط متنی سوره را بر هم نمی‌زند، چرا که این آیه در میانه متنی می‌آید که تماماً منسجم است. با بودن این کلمات ربط چه در میانه متن ظاهر شوند چه در گرداگرد متن، خواننده مشکلی در درک روابط متنی نخواهد داشت. اما آنگاه که ارتباط میان دو جمله متوالی که هر یک در ابتدای یک آیه یا متن می‌آیند، رابطه آشکار ساختاری یا معنایی یا هر دو را ندارند، خواننده می‌ماند که به چه دلیل، این آیه باید در پی آیه دیگر بیاید. اشاره به مقوله‌های دیگر دلیل این امر را توضیح می‌دهند.



عدم ارتباط معنایی و ساختاری

مقوله دوم روابط متنی، عکس مقوله اول است و بر عدم ارتباط معنایی و ساختاری تأکید می‌گذارد. هنگامی که دو جمله از حیث دستوری نامرتبند و معنای آن‌ها نیز ارتباط آشکار با هم ندارند، این دو جمله از نظر معنایی و ساختاری فاقد ارتباطند.

اگر جمله‌ای، بخشی از متن باشد اما خواننده ارتباطی دستوری یا معنایی آن را با متن در نیابد، تصور خواهد کرد که انسجامی با متن ندارد. بخش دوم سوره قیامت که در ابتدای جستار به آن اشاره کردیم، مصداق بارز این عدم انسجام است. با این حال، دور از ذهن نیست که میان جمله و متن، رابطه یا روابط معنایی مهم در میان باشد. در این حالت، می‌توان برای این رابطه، تفاسیر متعدد ارائه کرد. این امر، در زبان ادبی، رواج عام‌تر دارد. اما اگر نتوان روابط معنایی را توجیه کرد، متن را غالباً نامنسجم تلقی می‌کنند. حال، در پرتو سوره قیامت، آشکار است که آیه ۱۶ ارتباط آشکاری با آیه ۱۵ و آیه ۱۹ ارتباط آشکاری با آیه ۲۰ ندارد. در کل، دو بخش سوره نه رابطه معنایی با هم دارند و نه رابطه ساختاری.^{۱۸}

و لَوْ اَلْفِي مَعَاذِرَةٍ (۱۵)

لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶)

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (۱۷)

فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸)

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (۱۹)

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ (۲۰)

۱۵- هر چند که عذرهایش را بیاورد.

۱۶- زیانت را به خواندن قرآن حرکت مده تا در آن عجله کنی.

۱۷- حقا که جمع و خواندن آن بر عهده ماست.

۱۸- چون آن را خواندیم از خواندش پیروی کن.

۱۹- سپس بر عهده ماست بیان آن.

۲۰- نه، بلکه دوست می‌دارند دنیای عاجل را.

در این حالت، می‌توان معنای کلی آیات متعلق به یک بخش را گزاره‌ای دانست که آن بخش قصد بیان آن را دارد و سپس در پی کشف رابطه معنایی محتمل، برآمد. اما اگر رابطه‌ای یافت نشد، روابط متنی میان جملات مشکل‌آفرین می‌شود.

ارتباط معنایی و عدم ارتباط ساختاری

سومین مقوله از روابط متنی، به رابطه معنایی بین دو جمله، دو بند پاراگراف یا دو بخش از متن مربوط می‌شود بدون آنکه شاخصی به این رابطه اشاره کند؛ به دیگر سخن، این دو جمله از حیث معنایی، مرتبط اما از حیث ساختاری، نامرتبند. در بخشی از شعر ات (۱۹۹۸) می‌خوانیم:

جمله ۵: به چشمان من بنگر.

جمله ۶: همان زبانه‌ای که شعله می‌کشد.

این جملات، خطوطی از شعری پست‌مدرن محسوب

می‌شوند. جمله ۵، با نقطه تمام می‌شود که گویای عدم ارتباط ساختاری است. با این حال، خواننده تمایل دارد که بر اساس اطلاعات متعددی از ورای کلمات واقعی شعر دریافت می‌کند، این دو جمله را به هم ارتباط دهد:

۱- مشاهده زبانه آتش در چشمان فرد، استعاره از خشم و

سایر احساسات است.

۲- دعوت به نگرستن در چشمان گوینده در جمله ۵، نشان می‌دهد امری نامتعارف در چشمان رخ داده است. معمولاً افراد بدون دلیل تمایل ندارند که به چشمان یکدیگر خیره شوند. جمله ۶ برای این نگرستن، دلیل می‌آورد: گوینده می‌خواهد که مخاطب زبانه آتش را در چشمان او ببیند؛

۳- معمولاً وقتی دو جمله یکی پس از دیگری در کنار هم قرار می‌گیرند؛ خوانندگان تصور می‌کنند این نوع چینش جملات به دلیل ارتباط میان آن‌هاست، به ویژه وقتی هیچ ارتباط ظاهری هم میان دو جمله برقرار نباشد.

به این دلایل و شاید دلایل دیگر، می‌توان تصور کرد که جمله ۶ دلیلی برای نگرستن مخاطب در چشمان گوینده ارائه می‌کند. از دیگر سو، می‌توان تفسیری دگرگونه‌تر از این شعر ارائه کرد و حتی به این نتیجه نایل آمد که این دو خط شعر، هیچ ارتباط سراسری با هم ندارند.

از این رو، چندان نامتعارف نیست که ببینیم این نوع ساختار، معانی متعدد در پی می‌آورد، چرا که نویسنده احتمالاً به عمد، نشانه‌ای آشکار در متن نگذاشته که به رابطه میان واحدهای متوالی متن اشاره کنند. از آنجا که خوانندگان مختلف، با مجموعه فرض‌های مختلف به متن نزدیک می‌شوند، در نبود هر گونه رد پا در متن، می‌توان انتظار داشت که خوانندگان به تعبیر گوناگون دست یابند. از این رو، معنای این نوع ساختار، بالذات، مبهم و چندپهلوست.

این نوع ارتباط معنایی و عدم ارتباط ساختاری، رایج‌ترین نوع رابطه در متن قرآن است: عمده مشکلات مطالعه روابط متنی در قرآن، به سبب ماهیت ذاتاً چند پهلوی این نوع ساختار است. نمونه قرآنی زیر، در نقطه گذار مضمونی در سوره بقره (آیات ۵-۶) رخ می‌دهد:

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۶
و آنان همان رستگارانند. در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند - چه بیمشان دهی، چه بیمشان ندهی - بر ایشان یکسان است؛ [آن‌ها] نخواهند گروید.

آیه ۵، انتهای بخش آغازین سوره بقره (آیات ۵-۲) و آیه ۶، آیه آغازین دومین بخش سوره است که خود موضوعی تازه دارد: کافران. هیچ کلمه‌ای نیست که ارتباط مستقیم میان دو بخش را نشان دهد یا خواننده را به نوع رابطه مورد نظر سوق دهد؛ بر عکس، آیه ۶ نه با حرف ربط بلکه با حرف جداکننده «ان» شروع می‌شود. «ان»، جمله‌ای آغازین {مبتدا} است که موضوعی جدید را معرفی و بر اطلاعاتی که بعداً می‌آید،

تاکید می‌کند.

خطایی مرتکب می‌شوند، از خدای طلب آموزش می‌کنند نه اینکه وقتی سایر دین‌باوران را می‌بینند.

تصور می‌کنم به دلیل همین عدم ارتباط آشکار میان دو جمله باشد که مفسرین غالباً این سوره را به این روایت از ابوبکر مربوط دانسته‌اند مبنی بر اینکه زمانی که او این سوره را برای اولین بار پس از نزول، شنید، آن را نشانه‌ای از رحلت قریب‌الوقوع شخص پیامبر (ص) در نظر گرفت. اگر این روایت بر صواب باشد، تصور ابوبکر بر اساس ارتباط معنایی اشتباهی است که او میان دو آیه، به ترتیب زیر برقرار کرده است:

۱- این حقیقت که توده مردم، اسلام را پذیرفته‌اند، نشان می‌دهد که پیامبر (ص) مأموریت خود را به اكمال رسانده است.
۲- مردم به زمان مرگ که می‌رسند، از خداوند آموزش می‌خواهند.

پس نتیجه می‌گیریم که:

۳- اگر پیامبر (ص) رسالت خود را انجام داده است و از او خواسته شده که طلب آموزش کند، پس، ایشان به زودی رحلت خواهند کرد.

فقط با پر کردن خلأهای معنایی میان جملات مختلف است که می‌توان میان آن‌ها ارتباط برقرار کرد و چپش آن‌ها را تبیین نمود. با این حال، اگر نتوان چنین فرضیه‌هایی را پیشنهاد کرد، روابط میان آیات و جملات در ساختارهایی مشابه، همچنان غامض و لاینحل باقی می‌ماند.

بنابراین، می‌توان در تصور آورد که دلیل ابهام روابط متنی در قرآن، این است که عمدتاً به مقوله‌های سوم و چهارم روابط متنی مربوط می‌شوند: این مقوله‌ها، شامل واحدهای کامل و مستقل معنایی می‌شوند که یکی پس از دیگری با رابط‌های دستوری به هم متصل شده‌اند و روابطی میان واحدهای کامل معنایی برقرار می‌کنند که به سهولت حاصل نمی‌آیند. جدول زیر، انواع رابطه ممکن میان جملات و تأثیر آن‌ها بر درک خوانندگان از روابط متنی نشان می‌دهد:

مناسبت^{۱۹}

در مباحث و نمونه‌های بالا، نشان دادم که سوره قرآن،

با این حال، رابطه میان دو بخش، به سبب آنکه رابطه‌ای معنایی، معنای دو بخش را به هم پیوند زده، چندان غامض جلوه نمی‌کند. جمله ۵، از مؤمنانی سخن می‌گوید که هدایت الهی را پذیرفته‌اند و آیه متعاقب، از کافرانی که هدایت را نپذیرفته‌اند. با مقایسه میان مؤمنان و کافران، رابطه منطقی میان دو بخش رخ نشان می‌دهد و توالی این دو آیه، توجیه مستدل پیدا می‌کند. با پیشروی سوره، درک این رابطه، قوام پر رنگ‌تری به خود می‌گیرد.

عدم ارتباط معنایی و ارتباط ساختاری

چهارمین مقوله روابط متنی، به ارتباط ساختاری و عدم ارتباط معنایی اشاره دارد. بر اساس کارکرد ادات انسجامی به منزله شاخص‌های ارتباط معنایی، اگر اموری را که هیچ ارتباطی با هم ندارند، با کلمات ربط به هم پیوند دهیم، برخلاف اصول ارتباطی عمل کرده‌ایم. با این حال، در برخی موارد، از حرف ربط استفاده می‌شود دال بر اینکه، رابطه‌ای معنایی برقرار است حال آنکه، رابطه معنایی مورد اشاره، خیلی آشکار نیست. در این حالت، فرض بر این است که رابط زبانی به خوانندگان خاطر نشان می‌کند که میان دو جمله، نوعی ارتباط برقرار است اما بر خواننده است که این رابطه را دریابد. برای نمونه، در آیات ۲-۳ سوره نصر:

و رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۚ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَعِذْ بِهِ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ۳ و بیینی که مردم دسته‌دسته در دین خدا درآیند، پس به ستایش پروردگارت نیایشگر باش و از او آموزش خواه، که وی همواره توبه‌پذیر است.

از یک سو، رابطه مورد نظر میان مردمانی است که به دین خدا در می‌آیند و از دیگر سو، از خداوند، طلب مغفرت می‌کنند. از نظر دستوری، حروف ربط «ذا» {در آیه اول} و «ف» {در فسبح} که ساختاری دستوری است و نشان می‌دهد جمله دوم، نتیجه جمله اول است، دو جمله را به هم مرتبط می‌کند. اما از معنای دو جمله، نمی‌توان به این ارتباط پی برد. در ذهن خواننده، پیوستن به دین خدا، چیزی نیست که مردم بخواهند به سبب آن، از خدا، طلب مغفرت کنند. مردم دین باور، وقتی

انواع	رابطه ساختاری	رابطه معنایی	روابط متنی
۱ از لحاظ معنایی و ساختاری، مرتبط	بله	بله	واضح، مگر آنگاه که رابط، مبهم است
۲ از لحاظ معنایی و ساختاری نامرتب	خیر	خیر	مسئله‌ساز
۳ از لحاظ معنایی مرتبط و ساختاری نامرتب	بله	خیر	احتمالاً مبهم
۴ از لحاظ معنایی نامرتب و ساختاری مرتبط	خیر	بله	مسئله ساز



متشکل از واحدهایی زبانی است که روابط میان آن‌ها خیلی آشکار نیست، و درباره دلایل احتمالی این عدم آشکارگی، بحث کردم. حال، این پرسش را مطرح می‌کنم که چگونه این واحدهای مجزا برای انتقال پیام مورد نظر متن، معنا آفرینی می‌کنند؟

برای پاسخ به این پرسش، از برخی آموزه‌های کاربردشناسی^{۲۰} زبان کمک می‌گیرم که با وجوه غیر زبانی معنای متن سر و کار دارد.

معنای جمله و معنای مفروض^{۲۱}

مشکل اصلی در مطالعه معنا این است که معنای جمله، معنای گوینده را کمرنگ جلوه می‌دهد. این به آن معناست که معنای مفروض متن، از درک معنای واحدهای متن حاصل نمی‌آید. در حقیقت، در عمده موارد، معنای کلمات فقط جنبه‌ای بسیار کوچک از پیام انتقال یافته متن است. برای نمونه، در جمله زیر:

جمله ۷: باران می‌بارد.

موارد بسیاری یافت می‌شود که جمله بالا را نمی‌توان جمله‌ای خبری درباره بارندگی تلقی کرد. برای نمونه، اگر گوینده و مخاطب قصد دارند که بیرون بروند، معنای مفروض این نیست که اطلاع‌رسانی شود بیرون، هوا، بارانی است. بلکه، در عوض.

جمله ۷-۱: از بیرون رفتن، خبری نخواهد بود.

در حالی دیگر، اگر گوینده جمله ۷ را در پاسخ به جمله

۸ گفته باشد:

جمله ۸: نیازی نیست که با خودم چتر بردارم.

معنای مفروض جمله ۷، می‌تواند به صورت باشد:

جمله ۷-۲: بله، لازم است که حتماً چتر خود را بردارید.

این جمله اخیر، از معنای کلمات جمله ۷، به دست نمی‌آید.

جمله ۷ و دو قرائت آن، مبین بی‌شمار جملاتی است که نشان می‌دهند معنای کلمات، برای انتقال معنای مفروض کفایت نمی‌کند. در دو حالت جمله ۷، اگر شنونده، جمله را خبری فرض کند و آن را به موقعیت کنونی خود نسبت ندهد و همچنان خود را آماده بیرون رفتن بدون برداشتن چتر کند، انتقال معنای مفروض ابتر می‌ماند. در انتقال موفقیت‌آمیز معنای مفروض، معنای انتقال یافته از معنای صرف کلمات مستفاد نمی‌شود.

بنابراین، چگونه می‌توان معنای مفروض جمله را دریافت؟

اگر به نمونه پیشگفته دقت کنیم، در خواهیم یافت که بافت مکالمه است که درک صواب معنای مفروض را می‌سازد. گاه، این بافت از بیرون متن نشئت می‌گیرد و گاه، از بقیه متن. در حالت اول، بافت، اطلاعات آشنا برای گوینده و شنونده است که آن‌ها می‌خواهند بیرون بروند و این اطلاعات همگانی که افراد معمولاً در روز بارانی بدون چتر، بیرون از خانه نمی‌روند. در حالت دوم، بافت، اطلاعات گوینده است از اینکه شنونده قصد دارد بدون چتر، بیرون برود، چنانچه از جمله ۸ به مثابه بخشی از مکالمه پیداست و این اطلاعات متعارف که افراد وقتی قصد

دارند روز بارانی بیرون از خانه بروند، با خود چتر برمی‌دارند. این تحلیل کوتاه، سه جنبه از اطلاعات به کار رفته در درک معنای مفروض متن را برجسته می‌کند: الف اطلاعات همگانی / متعارف؛ ب اطلاعات مشترک میان گوینده و مخاطب یا نویسنده و خواننده و ج اطلاعات مستفاد از سایر اجزای متن. جنبه‌های «الف» و «ب»، بافت‌های غیر زبانی‌اند چرا که اطلاعات مستفاد از آن‌ها، بخشی از خود متن نیست، حال آنکه، جنبه سوم، به بافت زبانی مربوط می‌شود چرا که حاصل اطلاعات مستفاد از بازیافت معنای سایر اجزای متن است. این سه نوع اطلاعات برون متنی به خوانندگان یاری می‌رساند که معنای مفروض را درک کنند.

نقش اطلاعات بافت‌محور

همان‌گونه که دیدیم، خوانندگان برای درک معنای مفروض، به اطلاعات بافت‌محور نیاز دارند. اگر آنان به این اطلاعات دسترسی پیدا نکنند، نخواهند توانست معنای مفروض گوینده را دریابند. به همین ترتیب، اگر خوانندگان متن قرآنی، این نوع اطلاعات را برای پردازش معنای زبان قرآن، اختیار نکنند، در کشف معنای مفروض از جمله معنایی که از روابط میان مضامین / بخش‌های سوره‌ها مستفاد می‌شود، احتمالاً

ره به جایی نخواهند برد. آیه‌ای مانند

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۱ بریده باد دو دست ابولهب، و مرگ بر او باد.

بدون علم به اینکه ابولهب کیست، درک کرد؛ حال آنکه،

آیه دوم:

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ ۲ دارایی او و آنچه اندوخت، سودش نکرد.

را می‌توان به مثابه اشاره‌ای کلی به انسان دریافت، به ویژه در سایه این حقیقت که این آیه به یکی از مضامین اصلی قرآن اشاره می‌کند: اینکه انسانی که به خدا و روز قیامت باور ندارد، ثروت و اندوخته‌های دنیوی او را در قیامت به هیچ کار نیاید. به همین ترتیب، آیه سوم همین سوره:

سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۳ بزودی در آتشی پرزبانه درآید.

را می‌توان نه حقیقی بلکه استعاری تعبیر کرد. در حقیقت، اگر اطلاعات تاریخی در اختیار مفسران نباشد، معنای کلی سوره را ممکن است داستان زن و مردی تعبیر کرد که به سبب بی‌ایمانی، در آتش جهنم افکنده می‌شوند.

یگانه تفاوت قرآن با سایر متون ادبی و غیر ادبی از این حیث در این است که اطلاعات بافت‌محور مورد نیاز برای تفسیر هر متن بسته به ماهیت و محتوای متن، تغییر می‌کند. برای نمونه، زبان تبلیغات در پرتو اطلاعات درباره زندگی مدرن درک می‌شود، حال آنکه، درک زبان رسانه‌های مدرن، به داشتن اطلاعات درباره سبک زندگی مدرن و نوعی دانش زبان‌شناختی بستگی دارد. می‌توان با مراجعه به تاریخ عرب دوران جاهلی و همچنین برخورداری از دانش زبان عمومی عربی، شعر پیشاسلامی را درک کرد. در خصوص قرآن، علاوه بر دانش زبان عمومی عربی در



بد و

ن ز و ل ،

برخورداری از دانش

تاریخ و فرهنگ پیشا اسلام و

صدر اسلام و دانش بنیادین اسلامی

(مانند حدیث و سیره) از اوجب واجبات است.

با این حال، آنچه منطقی است این است که همه

خوانندگان با عنایت به پیشینه‌های مختلف خود، به همه اطلاعات مورد نیاز بیرون از متن، دسترسی ندارند. از این رو، اطلاعات بافت‌محور را می‌توان در کل به دو نوع تقسیم کرد: بافت زبانی و بافت غیرزبانی، سوره مسد که در بالا به آن اشاره کردیم، نمونه‌ای از بافت غیرزبانی است. حال، لازم است که بافت زبانی در قرآن اشاره کنیم.

بافت زبانی هر پاره مشخص از قرآن، بسان هر متنی دیگر، آیات پس و پیس آن پاره است. به سبب قرابت فیزیکی‌ای که این آیات با پاره مورد نظر دارند، این بافت را بافت سراسر است یا بلاواسطه نیز می‌نامند. اطلاعات مستفاد از این بافت، طبیعتاً دم‌دست‌ترین اطلاعاتی است که می‌توان برای درک معنای متن مورد نظر ارائه کرد. در واقع، آن عده از افرادی که متن قرآن را در هم و نامنسجم می‌خوانند، در حیطه مطالعات عربی و اسلامی، از خبرگان محسوب می‌شوند.

بافت و مناسبت

معضل اساسی در انتقال موفقیت‌آمیز معنای مفروض این است که اطلاعات بافت‌محور به قدری زیاد است که نمی‌توان از میان آن‌ها، دست به انتخاب زد. نظریه پردازان مناسبت برای حل

این

معضل ،

معتقدند که

قوه تشخیص انسان

به سمت افزایش بسندگی

سوق یافته است و بنابراین،

از میان خیل اطلاعات در دسترس،

خوانندگان متن (از طریق حافظه، ادراک و

استنباط)، مناسب‌ترین اطلاعات را انتخاب و در

پردازش زبان متن در راستای افزایش مناسبت، به کار

گرفته خواهند گرفت. نظریه پردازان، مناسبت را آن ویژگی متن

می‌دانند که در پردازش متن ارزشمند عمل می‌کند. برای آنکه

متنی، مناسب جلوه کند، می‌باید در محیط شناختی خواننده،

تفاوت ایجاد کند یعنی می‌باید دانش آنان را از جهان، فزونی

بخشد.

برآیند تعامل میان گزاره‌های بیان شده در متن و اطلاعات

مستفاد از بافت، «تأثیر شناختی» نام دارد که بر سه نوع است:

۱. افزودن اطلاعات جدید به اطلاعات از پیش موجود.

۲. ایجاد تضاد در اطلاعات از پیش موجود

۳

تأیید

اطلاعات از

پیش موجود

مناسبت را با دو عامل

می‌سنجند: تعداد تأثیرات شناختی

و تلاش در نیل به این تأثیرات. هرچه

تأثیرات شناختی بیشتر باشد، متن، مناسب‌تر

است، حال آنکه، هرچه تلاش برای پردازش اطلاعات

کم‌تر باشد، مناسبیت متن، بیشتر خواهد شد.

متعاقباً، پاسخ به این پرسش که کدام اقلام اطلاعات بافت

محور در پردازش واحد گفتمانی کارایی دارد، به افزایش مناسبیت

مربوط می‌شود. به دیگر سخن، خوانندگان بسان فرایند شناختی

خودکار، تمایل دارند آن جنبه از بافت را برگزینند که به سهولت

در اختیار قرار می‌گیرد و در راستای افزایش تأثرات احتمالی، در

تعامل با متن قرار می‌گیرد. این جنبه، محیط شناختی خوانندگان

را به محتمل‌ترین طرق، برجسته می‌کند.

بنابراین، در جملهٔ ۷ در بالا، تلقی باریدن باران به مثابه

اطلاعاتی که خارج از بافت موقعیتی خواننده قرار دارد، کاهش

مناسبت پاره گفته است چرا که فقط یک آیتم اطلاعاتی را به

دانش عمومی خواننده می‌افزاید؛ آیتی که چیزی به اطلاعات

خواننده از موقعیت کنونی او نمی‌افزاید...

به همین ترتیب، لازم است قرآن به منزله کلیت را منبع در دسترس اطلاعات لازم برای دریافت معنای مفروض آیه‌ای معین در نظر گرفت. درست همان‌گونه که پاره‌گفته‌های پس و پیش یک پاره‌گفته در درک کل پاره‌گفته نقش دارد، آیات پیشین نیز اطلاعات زمینه‌ای را برای آیه مورد نظر فراهم کرده و آیات پسین نیز به مثابه بافت برای آیات پس از خود عمل می‌کند؛ در نتیجه، هر جزء متن عیناً در درک سایر اجزای متن مهم است چرا که این اجزا تلاش لازم در فرایند درک را کاهش داده و بنابراین، مناسبت افزایش می‌یابد. از این رو، دورنمای گفتمان به باور دایان بلکمر (۱۹۸۷: ۱۱۲)، «دورنمایی است که در آن تعبیر پاره‌گفته (یعنی محتوای گزاره‌ای و تأثیرات متنی آن) در تفسیر پاره‌گفته‌های متعاقب به یاری بافت می‌شناهد. به سخن دیگر، همان‌گونه که گفتمان به پیش می‌رود، خواننده با زمینه‌ای در حال تغییر روبرو می‌شود که اطلاعات تازه را بر اساس آن، پردازش می‌کند».

اهمیت بافت مستقیم نیز از همین روست: اطلاعاتی که آیات نزدیک به آیات پردازش شده، فراهم می‌آورند، به سهولت در دسترس خواننده قرار می‌گیرد و از این رو، این اطلاعات، هزینه‌های پردازش متن برای به ادراک درآمدن را کاهش می‌دهند. بنابراین، معناهای حاصله از بافت مستقیم، به احتمال قریب به یقین، همان معناهای مفروض خواهند بود. در بخش بعدی همین جستار، نقش بافت مستقیم را به منزله ابزار در دست گویندگان / نویسندگان برای راهنمایی شنوندگان / خوانندگان به سوی معناهای مفروض، برجسته‌تر بر آفتاب خواهم کرد، البته، با علم به اینکه، شنوندگان / خوانندگان خواهند پیش از سایر منابع بافت، از آن‌ها بهره بگیرند.

افزایش مناسبت آیات قرآنی

بحث افزایش مناسبت از رهگذر افزایش تأثیر شناختی پاره‌گفته‌ها، در قرآن، و به ویژه در ارتباطات نه چندان محکم میان آیات، واضح و مبرهن است. بر اساس چارچوبی که در بالا توضیح دادیم، هرچه تعداد ادات زبانی به کار رفته برای هدایت خوانندگان به سمت درک خاص معنای مفروض یک آیه بیشتر باشد، تعلق آیه به بافت مستقیم خود، بیشتر خواهد بود. این ادات، مناسبت آیه را منحصر می‌کنند، چون رابطه‌ای که میان آیه و اطلاعات گرداگرد آن ایجاد می‌کنند، به طرز تأثیرگذار احتمالات تفسیری را محدود می‌کنند (همان‌گونه که خواننده را سوق می‌دهند که آیتمی خاص از اطلاعات بافت‌محور را انتخاب کرده و باقی آیت‌ها را کنار بگذارند). از دیگر سو، هرچه حدود و ثغور کمتر باشد، امکان تفاسیر چندگانه زیاده‌تر و معنای مفروض پیام نیز همگانی‌تر خواهد شد.

معناهای جهان‌شمول و ساختارهای منقطع

آیات قرآنی نوعی ویژگی دارند که در سبک ادبی زبان عربی، از آن به اعجاز یاد می‌کنند که در آن برای ایجاد فشردگی معنایی و نوعی شمولیت که اجازه می‌دهد یک جمله

در بافت‌های چندگانه به کار رود، حداکثر معنای محتمل در حداقل تعداد کلمات، بیان می‌شود. بررسی جزئی‌تر اعجاز در بلاغت زبان عربی، به این نتیجه ختم می‌شود که خیر الکلام ما قل و دل (بهترین کلام، کمترین کلمات و بیشترین تأثیرات معنایی را دارد). به معنای دقیق کلمه، این معیار، به حجم پاره‌گفته / متن مورد پردازش برای به ادراک درآمدن، نسبت به فرایند فرایند ادراک‌پذیری، توجه نشان می‌دهد و تا حدودی به مفهوم مناسبت، شباهت دارد، الا اینکه، عامل اطلاعات بافتی از آن محذوف است.

از این رو، ویژگی سبکی اعجاز، نویسندگانی را طلب می‌کند که زبان ادبی عالی نمط را به خدمت می‌گیرند تا تأثیر جملات خود را به حداکثر برسانند. در این سبک، جملات خود بستر زبانی معناهای بیشترند به طوری که به زبان نظریه مناسبت، خوانندگان بهایی بیشتر به آن‌ها می‌دهند و آماده‌اند که وقت و تلاش بیشتری را برای پردازش آن‌ها مصروف کنند.

بخش عمده آیات قرآنی، معناهایی جهان‌شمول را بیان و به موقعیت‌هایی اشاره می‌کنند که گاه محتمل است برای هر کسی اتفاق بیافتد. استفاده متن قرآنی از رابطه‌های زبانی فراوان، با وعده قرآن به اینکه، پیامی برای بشریت در همه اعصار دارد، سازگاری پیدا می‌کند. برای نمونه بنگرید به آیات قرآنی در باب پوشش اسلامی (احزاب / ۵۳، ۵۵، ۵۹؛ نور / ۳۰-۳۱؛ ۶۰). منش جهان‌شمول و کلی عبارات پردازشی آیات، صرفاً انعطاف‌پذیری کاربرد آیات را تأکید دوجندان می‌کند. افزودن هر گونه جزئیات به متون، به معنای اعمال محدودیت بیشتر و از همین رو، کارایی محدودتر خواهد بود. زمانی که برای تبیین شکل و ظاهر پوشش بانوان، اطلاعات از بافت‌های مرتبط مانند حدیث و سیره، اختیار می‌شود، صرفاً تأکید دوباره‌ای بر گستردگی این محدودیت‌ها خواهد بود. در خصوص نوع پوشش زنان در زمان حیات شخص پیامبر (ص)، اطلاعات متعدد (از روایت‌های مختلف) در دسترس است. این بدان معناست که قانون‌گذار اسلامی می‌باید به انعطاف‌پذیری درباره نوع پوشش در زندگی امروزی اهمیت بدهد. اعمال هرگونه محدودیت بر این انعطاف‌پذیری، مخالف با معنای مفروض در عبارت یا بافت عبارات قرآنی خواهد بود.

همین روش ادراک نیز در ساختاربندی روابط متنی، کارایی دارد: نبود ارتباط آشکار میان آیات، اجازه می‌دهد که آیات در هر نوع بافت محتمل نیز کارایی پیدا کند. هرچه آیه به بافت مستقیم خود وابسته‌تر باشد، کمتر در خارج از آن بافت خاص، کارایی پیدا می‌کند. ساختار منقطع مجموعه آیات قرآنی، این ویژگی را دارند که از طریق صدق و پایاپذیر نشان دادن آیات در بافت‌هایی بجز بافت‌های مستقیم خود، تأثیرات شناختی آیات را به حداکثر برسانند. این کیفیت به این حقیقت ختم می‌شود که عبارات قرآنی در بافت‌هایی دیگر نیز قابلیت نقل‌پذیری دارند، حتی گاه، در موقعیت‌هایی به آیات قرآنی استناد می‌کنند که کمترین ارتباط را به بافت اصلی آیات پیدا می‌کنند.



نتیجه‌گیری

تحلیل دقیق ساختار آیات در سوره های قرآنی، نشان می‌دهد که این آیات، ساختاری مشخصاً منقطع دارند اما همین ساختار را می‌توان در پرتو حداکثر سازی تأثیر آن آیات بر درک دریافت‌کنندگان از کل متن قرآن و از همین رو، محیط‌های شناختی خود آن‌ها، تبیین و توجیه کرد.

این بدان معنا نیست که پاسخ به این پرسش که آیا سوره‌های قرآنی، روابط متنی دارند، منفی خواهد بود. برعکس، می‌توان روابط متنی در بطن هر سوره را به واسطه درک متفاوت نقش واحد زبانی / قرآنی موسوم به «آیه» به مثابه منبع اطلاعات بافتی تبیین کرد؛ نیک پیداست که این اطلاعات، به درک معنای قرآنی در یک سوره و سایر سوره‌ها، یاری می‌رساند. نقش آیات در حکم بافت برای یکدیگر، مناسبت خود آیات را توجیه می‌کند. در هر توالی آیات، گزاره‌ای را که یک آیه مطرح می‌کند، خوانندگان آن را به طور خودکار، در حکم بافت مستقیم برای پردازش آیه متعاقب در نظر می‌گیرند. زمانی که خواننده، آیه‌ای را می‌خواند، کلمات یا معنای کلی آن، حکم محرکی را پیدا می‌کند که ذهن را به سمت سایر آیات پیش‌تر خوانده شده، سوق می‌دهد و این آیات خود، به منبع اطلاعات بافتی مورد نیاز در باز یافت معنای آن آیه، بدل می‌شود.

رویکرد سنتی به فرایند درک، می‌طلبید که آیات قرآنی بدون توجه به تأثیری که ممکن است بر انتقال کلی پیام مفروض بگذارند، در کنار یکدیگر قرار گیرند. چارچوبی را که من پیشنهاد کردم، بر نقش متقابل آیات در حکم دم‌دست‌ترین منابع اطلاعات بافتی، تأکید دوچندان می‌کند. این نقش متقابل، تلاش به کار رفته در فرایند درک را به حداکثر رسانده و از این رو، تناسب آیات را توجیه می‌کند.

منابع

El-Awa, S.M.S.(2004) Quranic repetition: A relevance based explanation of the phenomenon. *Islamic Studies* 42:4, 577-93.

El-Awa, S.M.S. (2005) *Textual Relation in the Quran: Relevance, Coherence and Structure*. Routledge, London.

این کتاب از همین قلم ترجمه شده است.

Mir, M. (1986) *Coherence in the Quran*. American Trust Publications, Indianapolis.

این کتاب از همین قلم ترجمه شده است.

Robinson, N. (1986) *The Quran as the word of God*. In: Linzey, A. and Wexler, P. (eds.) *Heaven and Earth: Essex Essays in Theology and Ethics*. Churchman, Worthington, pp.38-54.

Robinson, N.(1996) *Discovering the Quran : A Contemporary Approach to a Veiled Text*. SCM Press, London.

این کتاب از همین قلم ترجمه شده است

Robinson, N. (2000) The structure and interpretation of Surat al-Muminun. *Journal of Quranic Studies* 2:1.89-106.

این مقاله از همین قلم ترجمه و چاپ شده است

Robinson, N.(2001) *Hands outstretched: Towards a re-reading of Surat al-Maidah*. *Journal of Quranic Studies* 3:1.1-19.

Zahniser, Mathias(2000) Major transition and thematic borders in two long suras : al- Baqara and al-Nisa. In: Boullata, Issa j.(ed.) *Literary Structures of Religious Meaning in the Quran*. Curzon Press, Richmond, pp.22-55.

این مقاله از همین قلم ترجمه اما هنوز چاپ نشده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. سلوی العوی استاد مطالعات قرآنی گروه الهیات و مذاهب دانشگاه بیرمنگام انگلستان است. العوی در این دانشگاه هرمنوتیک قرآنی و روش‌های تفسیر متن اسلامی تدریس می‌کند. عمده علاقه او به تحلیل گفتمان قرآنی است. اخیراً مقاله‌ای با عنوان «تکرار در قرآن» و کتابی به زبان عربی درباره نقش بافت برون زبانی در تفسیر همانمی قرآنی به رشته تحریر درآورده است. کتاب روابط متنی در قرآن: مناسبت، انسجام و ساختار در دست ترجمه است. دکتر سید حسین سیدی یکی از کتاب‌های ایشان را از عربی به فارسی برگردانده‌اند که آستان قدس رضوی آن را منتشر کرده است.

۲. در اینجا، از همکاری خانم تکبیری تشکر می‌شود.

3 . textual relations

4 . coherence

5 . connectivity

۶. رابینسون (۱۳۸:۱۹۹۶) سعی می‌کند با توجه به تکرار واژگان مشتق از «عجل» / «شتافتن»، دو بخش را به هم مرتبط سازد اما به دلیل نبود شاخص‌های مشخص، به نتیجه دلخواه نایل نمی‌آید. برای دستیابی به جزئیات بیشتر درباره این سوره، ر. ک به رابینسون (۱۹۸۶) و العوی (۲۰۰۵).

۷. حقیقت این است که نویسنده به سایر مفسران، اشاره نکرده است از جمله خطابی، باقلانی، جرجانی و زمخشری از میان متقدمین و مودودی، حجازی، فضل‌الرحمن، سیدقطب، فراهی، اصلاحی، عزت دروزه، علامه طباطبایی، سید محمود طالقانی و بسیاری از مفسران شیعی دیگر. مستنصر میر در کتاب انسجام در قرآن که از همین قلم ترجمه شده و در انتشارات حکمت در دست چاپ است، آرای این مفسران را درباره انسجام یا نظم قرآنی به تفصیل بررسی کرده است.

۸. ایده، معادل idea است و منظور، تم، مضمون و غرض کلی سوره است. این ایده کلی یا کلان، ایده‌های کوچک‌تر یا مضامین فرعی را در خود جای می‌دهد. م

۹. سید قطب در تفسیر فی ظلال القرآن می‌نویسد: پیداست آنکه در سایه قرآن زندگی می‌کند، می‌داند هر یک از سوره های قرآن، ویژگی متمایز دارد. این ویژگی، ذی‌روح است و قلب نیز در جوار روح زندگی می‌کند، گویی در جوار روح، موجودی زنده زندگی می‌کند که خصلت‌ها و خصایص متمایز دارد و هر سوره، یک یا چند مضمون اصلی دارد که حول برنهادهای اصلی (محور) می‌گردد. این محور، فضا و حال و هوای خاص خود را دارد که بر همه مضامین تأثیرگذار بوده و سبب می‌شود که بافت سوره، از زوایای خاص به این مضامین نزدیک شود ... نتیجه، هارمونی و هماهنگی حاصله میان مضامین سوره است که با فضای سوره هم‌خوانی دارد. هر سوره، وزن یا ضرباهنگی موسیقایی دارد که اگر در طول سوره تغییر نکند، در رعایت برخی ملاحظات مضمونی تغییر می‌کند. این امر، ویژگی یا خصیصه همه سوره‌های قرآنی است. م



۱۰. ظاهراً، فراهی برای تعیین عمود سوره، از فرایند زیر تبعیت می‌کند. ابتدا سوره چندبار خوانده می‌شود تا تقطیع‌های مضمونی آن مشخص شود. این تقطیع‌ها، بخش‌بندی سوره را شکل می‌دهند. سپس، هر بخش به دقت مطالعه می‌شود تا ایده اصلی آن که آیات متشکله بخش را به هم پیوند می‌زند، آشکار گردد. آنگاه، تلاش می‌شود تا کلان ایده سوره که ایده‌های اصلی بخش‌های منفرد را در خود جای داده، مشخص شود. این کلان ایده با حرکت سوره از آغاز به انجام، به طور منطقی شاخ و برگ پیدا می‌کند. اگر این کلان ایده، کل سوره را به کلیتی اندام‌وار بدل کند و با بررسی دقیق و مکرر، جایگاه خود را حفظ کند، به منزله عمود سوره مورد نظر، لحاظ می‌شود. در غیر این صورت، جستجوی عمود سوره از سر گرفته می‌شود. م. ۱۱. این شش اصل عبارتند از: سنت متواتر، حدیث، اسباب النزول، تفسیرهای متقدم قرآن، کتب مقدس پیشین و تاریخ قدیم عرب. م.

۱۲. کتاب انسجام در قرآن، یک دیباچه، شش فصل و دو ضمیمه دارد. میر در دیباچه به بیان مسئله، روش تحقیق و زندگی و آثار اصلاحی و فراهی اشاره می‌کند. در فصل اول تاریخچه مفهوم نظم را شرح می‌دهد. در فصل دوم به شرح اصول تفسیری اصلاحی و فراهی می‌پردازد. در فصل سوم از نظریه فراهی - اصلاحی درباره سوره به منزله کلیت ذکر به میان می‌آورد. در فصل چهارم دیدگاه اصلاحی درباره سوره به منزله کلیت را با دیدگاه‌های مشابه سایر مفسرین قرن بیستم مقایسه می‌کند. در فصل پنجم به این نکته اشاره می‌کند که تمام سوره‌ها مکمل یکدیگرند. در فصل ششم، هفت تقسیم‌بندی اصلاحی از سوره‌های قرآن را بحث و بررسی و نتیجه‌گیری کرده و کتاب را با دو ضمیمه در خصوص کاربرد نظریه نظم اصلاحی به پایان می‌آورد. م.

۱۳. حجتی (۱۳۸۴) در مقاله وحدت موضوعی در فی ظلال القرآن، به تفصیل روش تفسیری سیدقطب را بحث می‌کند. برای نمونه، سید قطب در تبیین وحدت موضوعی سوره‌ها از عبارات و اصطلاحاتی خاص بهره می‌گیرد. از آن جمله است: لحمه (تکه)؛ موج؛ قطاع (پاره)؛ شوط (گام، مرحله)؛ جوله (گردش)؛ خط؛ شطر (جزأ)؛ حلقه؛ فقره (جزأ) و مشهد (صحنه). سیدقطب در تفسیر سوره یونس از لحمه؛ در تفسیر انعام از موج؛ در سوره هود از قطاع؛ در سوره حجر از جوله؛ در سوره شعراء و واقعه، از شوط؛ در سوره بقره و آل عمران از خط؛ در سوره انعام و رد از شطر استفاده می‌کند. م.

۱۴. همین پرسش را نیز می‌توان درباره روابط بینا سوره‌ها نیز مطرح کرد که در پرداختن به آن در این مجال نمی‌گنجد.

۱۵. در العوی (۲۰۰۶)، بخش و بند را واحدهای محتمل سوره‌های قرآنی در نظر گرفته‌ام و نشان داده‌ام چگونه بخش‌ها می‌توانند با جملات هم ارز باشند از آن رو که بخش‌ها نیز گزاره‌ای را بیان می‌کنند که در تعیین معنای کلی سوره نقش دارند.

۱۶. به زعم هالیدی و حسن که کتاب انسجام در انگلیسی آن‌ها در این زمینه پیشگام به حساب می‌آید؛ «مفهوم انسجام، متضمن روابط معنایی مهمی است که به واسطه آن‌ها هر عبارت گفتاری یا نوشتاری قابلیت ایفای نقش به منزله متن را پیدا می‌کند». این بدان معناست که به زعم هالیدی و حسن، بیان فیزیکی رابطه میان اقلام زبان‌شناختی همان چیزی است که تحلیل‌گر برای ایجاد منتیبت و نیز معنای متن در پی آن است. آن دو ادوات انسجامی را ملاک تشخیص متن از غیرمتن در نظر می‌گیرند. در هر صورت، نظریه انسجام در کتاب هالیدی و حسن در کل نامفهوم و گنگ است. عمده کتاب ایشان به طبقه‌بندی ادوات پیوستگی و نمونه‌های مختلف آن، و نیز چگونگی کارکرد آن‌ها در ایجاد ارتباط میان پاره‌های مختلف متن اختصاص دارد. طبق گفته هالیدی و حسن، طبقه‌بندی روابط انسجامی ارجاع به عناصر درون متنی و برون متنی، حذفیات، جایگزین‌ها، حروف ربط و انسجام لغوی

(از جمله تکرار) را در بر می‌گیرند. تمام این دسته‌بندی‌ها بر وجود اقلام زبان‌شناختی از قبیل ضمائر، جایگزین‌ها، حروف ربط و ربط‌دهنده‌ها تأکید دارند. گفته می‌شود بدون این عناصر، معنای مورد نظر متن به هیچ وجه انتقال نخواهد یافت. این تعریف انسجام، تعریفی نحوی از نقشی است که ادوات انسجام در شکل دادن به کلیت متن به مثابه واحد دستوری گسترده متشکل از جملات از حیث دستوری و ظاهری متصل شده، بر عهده دارند.

17. cohesive devices

۱۸. العوی به عمد میان آیات ۱۵ و ۱۶ و ۱۹ و ۲۰، جدایی و فاصله انداخته است. م.

19. relevance

بحث مناسبت یا تناسب در نظریه‌ای به همین نام، از جمله مباحث اصلی کاربردشناسی زبان است که اول بار اسپریر و ویلسون آن را مطرح کردند و سایرین آن را در حوزه‌های مختلف به کار بستند. این نظریه، اساس و چارچوب نظری کتاب العوی درباره روابط متنی است که به همین قلم ترجمه شده است. العوی در بخشی از این کتاب به نظریه تناسب اشاره می‌کند و آموزه‌های آن را بر می‌شمرد. نظریه تناسب به این معناست که آنچه برای فهم متن لازم است؛ تناسب است نه مفهوم انسجام که رابطه اصلی موجد متن است. تناسب بر اساس تأثیر بافت برون زبانی تعریف می‌شود. پاره‌گفته فقط و تنها فقط، زمانی برای شنوداش معنادار است که در بافت برون زبانی در دسترس شنونده از تأثیرات بافت برون زبانی تبعیت کند. تأثیرات بافت برون زبانی زمانی حاصل می‌شود که پاره گفته بر پیش‌تصورات بافت برون زبانی از پیش موجود شنونده، یکی از تأثیرات زیر را بر جای بگذارد:

۱. تأثیر بافت برون زبانی به پیامد بافت برون زبانی منجر شود یعنی با پیش‌تصور بافت برون زبانی موجود تعامل برقرار کند تا پیش‌تصوری جدید یا

آیتمی اطلاعاتی حاصل آید.
۲. تأثیر بافت برون زبانی با پیش‌تصور بافت برون زبانی موجود در تقابل قرار می‌گیرد و از این رو، آن پیش‌تصور را کمرنگ یا به کل نفی می‌کند.
۳. تأثیر بافت برون زبانی پیش‌تصور بافت برون زبانی موجود را تأیید کرده از این رو، نگرش شنونده را تقویت می‌کند.

در یک کلام، آیتم‌های اطلاعاتی جدید در صورتی مناسب اند که دامنه اطلاعات مخاطبان خود را افزایش دهند. هر قدر تأثیرات بافت برون زبانی پاره گفته‌ای بیشتر باشد، مناسب‌تر است. این نوع تأثیرات بافت برون زبانی را «پیامدهای بافت برون زبانی» متن می‌نامند. طبعاً، دریافت‌کنندگان میلیون‌ها فرضیه در حیطه دانسته‌های خود دارند که از میان آن‌ها فرضیه‌هایی را بر می‌گزینند که با اطلاعات دریافتی جدید آن‌ها تعامل برقرار کند. اما از میان میلیون‌ها فرضیه، کدامی ک برای دستیابی به مفهوم پیامدهای بافت برون زبانی متن و از این رو، تناسب کلام مورد نیاز است؟

20. pragmatics

مطالعه معنای زبان در پرتو بافت و سیاق کلام، کاربردشناسی نام دارد. معناشناسی، بررسی مطالعه معنای انتزاعی است و کاربردشناسی، بررسی معنا در بافت کلام. از این حیث، کاربردشناسی، بررسی معنای جملات در «فضایی است که جمله‌های زبان در آن تولید می‌شوند» (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۹). این فضا می‌تواند «محیط برون زبانی» باشد (همان) یا «متنی باشد که به صورت مجموعه‌ای از جمله‌های زبان پیش و پس از هر جمله آمده است» (همان). برخی از مؤلفه‌های بافت موقعیتی عبارتند از اشارتگرها، جایگزین‌ها و شناخته‌ها. اشارتگرها که به زمانی، مکانی و شخصی تقسیم می‌شوند، مفید به بافت موقعیتی کلام بوده و در خارج از بافت قابل درک و بازیابی نیستند. ابهام ناشی از تفسیر مرجع اشارتگرها می‌تواند به ایجاد شوخ‌طبعی منجر شود. م.

21. intended meanings